

پهرواڼې تصوير

آلترناتيو ماه ■ شمارة ۱۳ ■ ويزه ۱۳۹۰ سپتامبر ۲۰۱۱

پهرواڼې حزب حيات ازاد وروستا (پهرواڼې)



آلترناتيو

زهه شكوه قامت بلند عشق كه
استوار ماند در هجوم هرگز ند

2011/08/06



■ گریلاهای زن با گام‌هایی راسخ و چهره‌هایی مصمم
برای نبرد در سنگر مقاومت قندیل



■ گریلا قلب دژ خیمانی را نشانه می‌رود که چشم طمع
به خاک این وطن دوخته و سودای اشغال آن دارند

■ به‌رخودان... به‌رخودان... یک تانک و شش ماشین
دشمن به کلی منهدم شد

**[زنی که بجنگد، آزاد می‌شود، زنی که آزاد می‌شود، زیبا می‌شود، زنی که زیبا می‌گردد می‌توان بدان
عشق ورزید]**

*** رهبر آپو**

■ [گریلای دیدبان بر بلندای قندیل]
اینجا همان کوهستان مقاومی است که در تاریخ کوردستان، هیچ سپاه دشمنی بدون چشیدن طعم شکست از آن
بازنگشت؛ نمونه‌های آن بسیارند!





گریلاهای پژاک پس از وارد ساختن ضرباتی کاری بر سپاه متجاوز پاسداران
پیروزمندانه در برابر دوربین هفته‌نامه‌ی آلترناتیو لبخند می‌زنند



[رهبر آ‌پو]

البته که در برابر توسعه‌ی میلیتاریستی تمدن، تمامی جوامع طبیعی و انواع اشکال جوامع در طول تاریخ نوشتاری شدیداً از خویش دفاع نموده‌اند. سنتی که دفاع ذاتی نامیده می‌شود نیز در طول پیشرفتی هزاران ساله، به شکل ارتش‌های محافظ خلق، گریلا، مقاومت و قیام نهادینه گشته و اینان جنگ‌های تدافعی بزرگی را انجام داده‌اند. البته که نمی‌توانیم جنگ‌های تدافعی را با جنگ‌های انحصار [گرانه‌ی] میلیتاریستی در یک کفه‌ی ترازو قرار دهیم. بین‌شان تفاوت ماهوی و ذاتی وجود دارد. یکی خصلتی جامعه‌ستیزانه (استعمارگر، تباه‌کننده و مخرب) دارد و دیگری از خصلتی جامعه‌گرا برخوردار است (حافظ جامعه است و آزادکننده‌ی قابلیت‌های اخلاقی و سیاسی آن). تمدن دموکراتیک، بر پایه‌ی نظام‌مند نمودن دفاع ذاتی، عبارت است از محافظت و دفاع از جامعه در برابر میلیتاریسم تمدن مرکزی.



سمیل حماسه‌ی قندیل

[شهید سمکو سرهلدان]





**تاقطره‌ای خون در رگهای یک پژاکه
جاری است قندیل آزاد خواهد ماند**



[خون لاله‌ها]



گل‌های وحشی جنگل
اینک به جست و جوی خون
شهیدان نشسته‌اند
جنگل
کجاست جای قطره‌های خون
شهیدان؟
آیا
امسال خواهد شکفت این لاله‌های
خون؟
آیا پرندگان مهاجر
امسال
با بال‌های خونین
آن سوی سرزمین گرفتاران
آواز می‌دهند...؟
آیا کنون
نام شهیدان شرقی ما را
آن سوی مرزها
تکرار می‌کنند؟
امسال
جای پایشان
بارانی از ستاره خواهد ریخت؟
امسال
سال دست‌های جوان است
بر ماشه‌های مسلسل
امسال
سال شکفتن عدالت مردم
امسال
سال مرگ دشمنان و هرزه درایان
امسال
دست‌های تازه‌تری شلیک می‌کنند
...آوازه‌های خونین
امسال زمزمه‌ی ماست
اما در چشم ما
نه ترس و نه گریه
خشم بزرگ خلق
در هر نگاه ساکت ما
شعله می‌کشد

[شهید خسرو گل‌سرخ]





عاشق خاک مقدس میهنش کوردستان. رفیق سمکو شعر و ادیبان و مبارزان میهنش را هم خیلی دوست می‌داشت. بیشتر دیوان شعرای کورد را می‌خواند و شعرهای بسیاری را از حفظ داشت؛ هیمن، قانع، بیسارانی، احمد خانی و... بی‌نهایت متواضع و فروتن بود. علی‌رغم اینکه در بالاترین سطوح نظامی گریلا جای داشت بسیار فروتن بود. شروان‌ها (پیکارگران راه آزادی) و نیروهای تحت امرش را خیلی دوست می‌داشت. بارها شاهد این دوست‌داشتن و تواضع وی بوده‌ام. روزی یکی از شروان‌ها برای وی چای آورد. ناراحت شد و گفت: «چرا تنها برای من چای آوردی، چای خودت کو؟!» سپس گفت: «رفیق، من خودم می‌توانم برای خود چای بریزم. اگر به خاطر موقعیت من این کار را کردی، دوباره تکرار نکن. پیداست که برای رفاقت مانعی ندارد و من بعداً با آوردن چای زحمت شما را جبران می‌کنم!» در آموزش و فراگیری ایدئولوژی و مسائل نظامی بسیار جدی و منظم بود. جدیت و نظم رفیق سمکو مثال‌زدنی است. از نگهداری و مطالعه گرفته تا تحقیق و نوشتن، کارهای روزانه را به‌طور مرتب انجام می‌داد. بسیار زیرک و دقیق بود. مسائل بسیار ریز را می‌دید و تشخیص می‌داد و تحلیل می‌کرد. به هر رفتار و برخوردی معنا می‌داد و می‌خواست آن را درک نماید. آنچه را که بدان معتقد بود و ایمان داشت به صراحت بر زبان می‌آورد. مطالب را به صورت شفاف و صریح بر زبان می‌آورد. آنچه می‌اندیشید را به زبان می‌آورد. حرف و عملش با هم هماهنگی داشت و یکی بود. در گفته‌ها و مطالبی که اظهار می‌داشت هم صادق بود و به آن‌ها متعهد و وفادار. چیزی را که بدان ایمان و اعتقاد نداشت بر زبان نمی‌آورد. آنچه را که صحیح می‌دید بر سر صحت آن اصرار و پافشاری می‌ورزید. در طول آموزش از وی تجارب و مطالب بسیاری آموختم. برخی‌ها وقتی چیزی را به‌جا و درست می‌دانند چندان بر آن پافشاری نمی‌کنند و می‌گویند ما گفتیم و از ما همین قدر برمی‌آید! ولی رفیق سمکو می‌گفت: «باید اصرار کرد و نتیجه گرفت.» تا کار را به نتیجه نمی‌رساند دست‌بردار نمی‌شد. برای همین همیشه در کارها و فعالیت‌هایش موفق و سربلند بود. چرا که کار را نیمه نمی‌گذاشت. ابتکار عمل خاصی داشت. هیچگاه وی را بی‌راه‌حل ندیدم. برای مشکلاتی که روی می‌داد راه‌حل داشت و چاره‌ای نشان می‌داد. نظم گریلابی را خوب یاد گرفته و اجرا می‌کرد. این نظم در تمام امور زندگی‌اش حاکم بود. بسیار آرام، مصمم و راسخ بود.



در دوره‌ای آموزشی بودم که برای اولین بار جوان قدبلند، راسخ و متواضعی را دیدم که وی را «سمکو» می‌خواندند. جوانی از شرق، از دیار زرتشت و بابک و مانی. خیلی زود با هم آشنا شدیم و انس گرفتیم. آنقدر با گرمی و صمیمیت و صفا صحبت می‌کرد که گویا سال‌هاست یکدیگر را می‌شناسیم. صحبت‌ها و سخنان گرم وی تأثیرگذاری خاصی داشت. گفته‌هایش پر از امید و صلابت و جوش و هیجان بود. از درسیم، از دریای سیاه، از شمال دیار زیبایمان کوردستان سخن‌ها گفت و خاطراتش را بازگفت. وقتی از شمال، از درسیم حرف می‌زد انگار که زنده و مستقیم دارد با کوه‌ها، دره‌ها و دشت‌های سرسبز و پرطراوت درسیم حرف می‌زند. انگار که قلبش در آنجا جا مانده بود و تنها جسمش بود که در اینجا با ما حرف می‌زد و با ما می‌زیست. شب‌های که در «کومین» دوره‌ی آموزشی در شب‌های دراز زمستان به گفتگو می‌نشستیم اول و آخر حرفش از درسیم و زیبایی‌های درسیم و مردم مهربان و فداکار درسیمی بود. از زمستان و بهار و پاییز و تابستان درسیم حرف می‌زد. انگار که زیبایی‌های درسیم در خون و جانش جا خوش کرده بود. وی عاشق درسیم بود و دوستدار مردم فداکار درسیم. طبیعی است که سمکو درسیمی شده بود. در خواب، در بیداری، در هنگام غذا خوردن و نشستن و آموزش از درسیم حرف می‌زد. آری این مهم است. جوانی از شرق، اینقدر با درسیم عجب شده باشد. درست است که سمکو کوردستانی است، اما او با عشق و علاقه‌ای که به درسیم داشت از لحاظ معنوی پلی ساخت، پلی ارتباطی میان درسیم، مهاباد و سنندج و بانه! هر اندازه از علاقه‌ی رفیق سمکو به درسیم و درسیمی‌ها بگویم، کم گفته‌ام. خودش می‌گفت: «رفیق، من درسیم می‌گویم و تو می‌شنوی!! اما شنیدن کی بود مانند دیدن. برو ببین، آنگاه بیا و تعریف‌های مرا درک کن!» پیداست که درسیم همچون بخشی از کوردستان بزرگ دوست‌داشتنی است. دوست‌داشتن درسیم، دوست‌داشتن کوردستان است. سطح میهن‌دوستی و میزان عشق و علاقه‌اش به وطن نشان می‌داد که کوردستان و جای‌جای کوردستان برای وی مقدس است. پیداست که یک شخصیت انقلابی و مبارز اولین خصیصه و ویژگی‌اش عشق اهورایی به وطن و خاک است. رفیق سمکو در این معنا یک عاشق وارسته بود.

در زندگی مان حاضر و ناظر خواهد بود. خون رادمردان و بزرگ منشانی چون سمکو است که کورد و ارزش های خلق کورد را از نابودی حفظ نموده است. درخت آزادی نیازمند آبیاری است. مهم آن است که سمکو آسا زندگی کنیم، مهم آن است که جدیت، نظم، صلابت، متانت، فروتنی، خلق دوستی و سازمان دوستی رفیق سمکو را همیشه در شخصیت خود برجسته گردانیم. برای پاسداشت خاطر و یادمان رفیق سمکو و همه ی شهیدان باید به کوه های کوردستان، مکان و مأمّن گریلا شتافت، به صفوف گریلا پیوست و به دشمن گفت: اگر چه تو سمکوی ما را شهید نمودی اما او ستاره ی درخشان ماست و همیشه فروزان و پرفروغ. شهید سمکو شایسته ی آن است که پس از شهادت وی صدها و هزاران جوان از درسیم و بانه، از سنندج و ارومیه و مهاباد، از قامیشلو و کرماشان و آمد سیل آسا به آشیانه ی عقاب های بلند پرواز گریلا روی آورند و انتقام خون شهید سمکو و دیگر شهدا را از جلادان و جغدصفتان جمهوری اسلامی بگیرند. جوانان با پیوستن به صفوف گریلا به دشمن بگویند: «ما سلاح فرماندهی شهیدمان را برمی داریم و از خون وی هزاران و میلیون ها سمکوی دیگر به میدان های شرف و مقاومت روی خواهند آورد. قنديل را به گورستان پاسداران تبدیل خواهیم نمود». قنديل، به پیشواز قدم های راسخ و مصمم شما جوانان آمده است.



آرام آرام و کلمه کلمه حرف می زد. شفاف و روشن. حرف را به این طرف و آن طرف نمی کشاند و بدون هیچ گونه شک و گمانی حرفش را می زد و این نشان از جسارت و آمادگی روحی و فکری اش داشت. نسبت به سازمان و ارزش های سازمانی فوق العاده حساس بود. مثلا وقتی بر امور پاس بخشی پاکیزگی و نظم حاکم بود، به خوبی معلوم بود که آن روز رفیق سمکو پاس بخش بوده است. همیشه می گفت: «ما این ارزش های انقلابی و این رفقا را ارزان به دست نیاورده ایم که ارزان از دست دهیم. باید با جان و دل آن ها را حفظ نمود». خاطره ی به یادماندنی از رفیق سمکو در خاطرمان ماندگار شده است. این خاطره گویای آن است که شهید سمکو تا چه حد ارزش ها را والا و متعالی دانسته و برای حفظ آن ها کوشیده است. روزی یکی از رفقا پاس بخش بود. علی الاصول باید برای رفقا جای حاضر می کرد. می دانید که پس از خارج شدن از کلاس درس، خوردن چای گریلا صفای دیگری دارد. به جهت اینکه آن رفیق نفت در سماور نریخته بود، فتیله ی سماور سوخته بود. طبیعتا آن روز از چای بی بهره ماندیم. عصر در جلسه ی روزانه رفیق سمکو پیشنهاد کرد که آن رفیق باید گزارش خودانتقادی بنویسد. گفت چرا نظارت نکرده و باعث وارد شدن ضرر به ارزش های مادی سازمان شده است! این مورد مهمی است. حساس بودن نسبت به حفاظت از ارزش ها. چه ارزش های مادی و چه ارزش های معنوی. همه ی این دستاوردهای مادی و معنوی را ارزش می دانست و بزرگ. نزد رفیق سمکو هر چیزی که با رنج و زحمت به دست آورده شده باشد، ارزشمند است و شایان احترام و بزرگداشت. از جمله ویژگی های رفیق سمکو که بسیار بارز و آشکار بود، دوست داشتن خلق و احترام به آن ها بود. روزی یکی از روستاییان به نزد ما آمد. به سبب کثرت کار و مشغولیت زیاد نتوانستیم نزدش برویم و خوش آمدگویی نکنیم. رفیق سمکو ناراحت شد و گفت: «از خصوصیات فرد مبارز، دوست داشتن خلق است. چرا شما نزد آن روستایی نیامدید و با او خوش و بش نکردید؟! صحبت با خلق و احوالپرسی از آن ها بر هر کار دیگری مقدم است. اول خلق، بعدا کار.» هر چند اینکه رفیق سمکو از نظر جسم در میان ما نیست و روحش در آسمان کوردستان و بر فراز قنديل سربلند ماوا و مکان گرفته است همانند قنديل، استوار و پابرجا و زندگی بخش است و آزاد. رفیق سمکو همیشه در یاد و خاطرات و

«قندیل»

باد به گاه طوفان

باز به گاه پرواز

رود به وقت طغیان

و تو در لحظه لحظه‌های پُرشکوه رزم زیباتری قندیل!

ای آمیزه‌ی شگرف خشم و امید و قهرمانی

...

آزابه‌های اهریمن به چکاد بلند تو هرگز راه ندارند

که دیرزمانی ست «کوره» راه‌های غبار آلود این وطن

در عرق و خون و لبخند گریلا

- این فرزندان بی‌دریغ مدیا-

تعمید یافته و

«بینا» شده‌اند!

و پلشتی‌های این قرن «پشت پا به حقیقت» را

در تو راهی نیست هرگز

زیرا که رسول خورشید از پیشانی بلند تو زاده شد

و بنفشه و نارنج نور، پیغام خجسته‌ایست

که با زمزمه‌ی نامت، بر آستان فصل ظلمت شکفته است

...

رود به وقت طغیان

باز به گاه پرواز

باد به گاه طوفان

و تو با سنگر پر از صبح و سرور و سادگی گریلا زیباتری قندیل

که چنین راه بسته‌ای محکم

بر سپاه شب پرستان پرتزویر

...

ای نفوذناپذیر سخت

ای معیار ناب صلابت

تپه‌های «جاسوسان» و «کوته‌مان» ات رجز می‌خوانند

و نره‌ی کریمه تانک‌ها را به سُخره می‌گیرند

کو، کجاست گلوله و گرز

که از بالابلندی‌ات کم توانند نمود

ای بلندبالای پرهمت؟!!

...

باز به گاه پرواز

باد به گاه طوفان

رود به وقت طغیان

و تو در سیه‌سال قحطی مبارز و خالی میدان نبرد رعناتری

قندیل

با این همه چگوارا،

با این همه گل سرخی

با این همه فرزند و فصیح و شیرین‌ات

با این همه علی و فرهاد و عکیدت

با این همه هیمن و هیبتت

مزرعه‌ی خشم فروخته‌ی مایی

که اینک، از هر خوشه‌اش هزار داس انتقام می‌روید.

در این زردرویی دوران سایه و سکوت و سرما - که نفرین باد-

با لاله‌های سرخ و اخگران آتشین خود زیباتری قندیل

با شهاب شب‌شکن، فرماندهات سمکو

که با قطره‌های خون پاک خود

«کوردستان آزاد» را بر پیشانی بند خاکی‌ات نوشت

با روژها، روبار، برفین

با زردشت، فاروق، عکید

با سرهلدان، ریبا، هَلگورد

با صبری و اویندارت

رعناتری

ای کبود سرفراز تا به آسمان، قندیل!

با ماه کامل یقین و رمز شب «ستاره‌ی فدایی» ات زیباتری

با عکید و ساریا

با تیکوشر و شاهان

ای بیستون عاشقان آزادی

با تیشه‌های رنج ما فرهادها زیباتری!

با لاله‌های سرخ تازه‌ات رعناتری!

...

رود به وقت طغیان

باز به گاه پرواز

باد به گاه طوفان

و تو با صخره‌صخره‌های استواری‌ات

که شرف انسانیت را بر گرده می‌کشند زیباتری قندیل

آن که همواره مانده و ماند تویی

و آن که با شرم ننگین شکست

لاجرم پا می‌کشد سوی قفا

خصم است - هلاکو، اسکندر، دارا-

پس آسمان چشم تو همیشه پر ز مژده‌های شاد

و شاهین شکست و مرگ بر فراز خصم باد

ای هفتخوان بی‌گذر در برابر سپاه دیو؛

ای چشم باز در کمین روزگار بد

با قله‌های صعب، با دره‌های ژرف، با انبوه بیشه‌های سبز

زیباتری قندیل!

...

باد به گاه طوفان

باز به گاه پرواز

رود به وقت طغیان

و تو با حماسه‌ی شهامت و دوام جاودانه‌ای

که ثبت می‌کنی بر جریده‌های روزگار

زیباتری

دلکش تری

رعناتری قندیل!